



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال هفدهم، شماره ۴۲، پاییز ۱۴۰۴

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۴۱-۱۱۳

## فرایند گذار از «تبیین ساختاری» به «تأویل وجودی»: خوانش هرمنوتیکی غزلی از عطار بر مبنای نظریه «استعاره زنده» از پل ریکور\*

فاطمه نصرتی<sup>۱</sup>، حسین حسن پور آلاشتی<sup>۲</sup>،

غلامرضا پیروز<sup>۳</sup>، مرتضی محسنی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۳۰

### چکیده

غزلیات عطار نیشابوری با زبان نمادین و ساختار چندلایه، بستری غنی برای تحلیل متون عرفانی از منظر نظریه‌های معاصر فراهم می‌کند. این پژوهش با هدف واکاوی فرایند آفرینش معنا در غزل عطار و ارائه الگویی نو برای خوانش متون عرفانی، غزلی را در چارچوب نظریه «استعاره زنده» پل ریکور تحلیل می‌کند. روش تحقیق حاضر مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی است و بر پایه نقد ریکور بر نظریه‌های «جان‌شینی» سنتی در سطح واژه، بر سازوکار نظریه «تنش یا تعاملی» در سطح گزاره و گفتمان تمرکز دارد. غزل منتخب براساس پیچیدگی استعاری و انطباق با قوس هرمنوتیکی ریکور (تبیین، فهم، تخصیص) انتخاب شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که استعاره‌های بنیادین این غزل، از طریق تنش حاصل از

\* شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2025.51877.2719

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران (نویسنده مسئول):

fnosrati619@gmail.com

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران: h.hasanpour@umz.ac.ir

۳. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران: g.pirouz@umz.ac.ir

۴. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران: mohseni@umz.ac.ir

برهم کنش دو حوزه معنایی نامربوط، سه سطح اساسی کشف معنا را محقق می‌سازد: خلق تقابل‌های هستی‌شناختی، ترسیم مسیر تحول وجودی از سیر طلب تا فنا و رسیدن به اوجی که در آن، سکوت، والاترین زبان ادراک حقیقت می‌شود و بدین ترتیب تجربه عرفانی را به گفتمانی زنده بدل می‌سازد. این مطالعه با پیوند پدیدارشناسی هرمنوتیکی و عرفان شرقی، ظرفیت‌های نظریه ریکور را در تحلیل مفاهیم متعالی می‌سنجد و در قالب الگویی نظام‌مند، ابزاری تحلیلی برای متون عرفانی فراهم می‌آورد؛ خوانشی نوین که ظرفیت‌های نهفته در متن را در پرتو این نظریه آشکار می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** عطار نیشابوری، پل ریکور، استعاره زنده، قوس هرمنوتیکی، تأویل وجودی.

#### مقدمه

نگرش‌های هرمنوتیکی در ادب فارسی به‌ویژه ادبیات عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این گستره، عرفا با عبور از مرزهای زبان متعارف، به ساحت‌هایی از حقیقت دست می‌یابند که بیان آن تنها در قالب زبان استعاری ممکن است. ادبیات عرفانی فارسی به‌مثابه گنجینه‌ای از معناهای نهفته، با بهره‌گیری هوشمندانه از زبان نمادین، همواره ظرفیتی بی‌نظیر برای تأویل‌های فلسفی داشته است. در این گستره، عرفا با عبور از تنگنای زبان به ساحت‌هایی از حقیقت دست می‌یابند که تنها در قالب زبان استعاری قابل بیان است. از این حیث، ویژگی منحصر به فرد متون عرفانی، خاصه در غزلیات عطار، با نظریه «استعاره زنده» پل ریکور پیوند می‌یابد؛ چراکه ریکور با تأکیدی بنیادین به‌صراحت نظریه‌های سنتی «جان‌شینی»<sup>۱</sup> را که استعاره را صرفاً جان‌شینی یک واژه به‌جای واژه‌ای دیگر در سطح لغت می‌دانند، رد می‌کند. از دیدگاه او، واحد اصلی استعاره گزاره است و استعاره هنگامی «زنده» است که در سطح گفتمان و از طریق «تعامل»<sup>۲</sup> بین دو قلمرو معنایی نامتجانس، معنایی کاملاً نو و انقلابی بیافریند که پیش از آن وجود نداشته است. این «تعامل» است که واقعیت را باز توصیف می‌کند.

---

1. Substitution Theory  
2. Interaction Theory

مسئله محوری این پژوهش، چگونگی تفسیر این متون در بستر زمان حاضر است. هرمنوتیک فلسفی ریکور با طرح «قوس هرمنوتیکی» در سه ساحت تبیین، فهم و تخصیص، پاسخی بنیادین به این چالش ارائه می‌دهد. از منظر وی، خواننده از طریق گفت‌وگوی فعال با متن، به بازآفرینی معنا و خودفهمی دست می‌یابد. نظریه هرمنوتیکی ریکور در اثر شاخص او یعنی «استعاره زنده» و با تأکید بر کارکرد گفتمانی استعاره و استقلال متن از مؤلف، افق‌های تازه‌ای برای خوانش متن می‌گشاید.

غزلیات استعاره‌محور روایی عطار، ظرفیتی قابل تأمل برای فهم تفسیر توسط مخاطب فراهم آورده است؛ چراکه مطالعه استعاره نه در سطح واژگان، بلکه در بستر کلیت متن و بررسی عوامل ایجاد تنش میان حوزه‌های دلالتی متفاوت، به خلق معنایی نو می‌انجامد. این همان تکامل یا رستاخیز معناست که ریکور از آن سخن می‌گوید. این جستار با عبور از تحلیل‌های سنتی استعاره، در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان با تطبیق «قوس هرمنوتیکی» و محوریت سازوکار «تعامل» در استعاره، به خوانشی نو از سازوکارهای معناسازی در غزلیات و جهان‌بینی عرفانی او دست یافت. این جستار در پی یک مطالعه تطبیقی میان دو سنت فکری نیست، بلکه در صدد است با به کارگیری دستگاه تحلیلی یک نظریه پرداز غربی (ریکور)، خوانشی نو و نظام‌مند از یک متن شرقی (عطار) ارائه دهد و در عین حال، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های این چارچوب نظری را در مواجهه با مفاهیم متعالی عرفان اسلامی (مانند فنا و سکوت) مورد سنجش قرار دهد. هدف نهایی، ارائه الگویی روشمند برای خوانش متون عرفانی است که در آن، استعاره نه یک آرایه تزینی که کنشی گفتمانی تلقی می‌شود.

روش تحقیق حاضر تحلیل محتوای کیفی براساس چارچوب نظری ریکور است. این جستار بر تحلیل استعاره از دیدگاه ریکور در یک غزل منتخب از عطار که به صورت روایی، برمبنای تحول و دگرگونی فضا شکل گرفته است، متمرکز خواهد بود؛ همچنین براساس معیارهای برخوردار از استعاره‌های چندلایه، قابلیت انطباق با سطوح سه‌گانه هرمنوتیکی و ظرفیت برای خوانش‌های متعدد انتخاب شده است.

الگوی تحلیلی پژوهش حاضر براساس نظریه تعامل (تنش) به‌عنوان سازوکار اصلی آفرینش معنای نو در استعاره است و همچنین قوس هرمنوتیکی، به‌عنوان مسیر پویای تفسیر

از تحلیل ساختاری تا دریافت وجودی، نقش شناختی استعاره به عنوان ابزاری برای بازتوصیف واقعیت و رویکرد پدیدارشناختی به استعاره به مثابه ابزار کشف حقایق وجودی شکل گرفته است.

حدود پژوهش متمرکز است بر تحلیل استعاره زنده (تعاملی)، غزلی از عطار، سطوح هرمنوتیکی، نه مباحث پی‌رنگ یا زمان. غزل مورد تحلیل با ویژگی‌های منحصر به فرد زبان نمادین، ساختار چندلایه، ظرفیت تأویلی و تنش‌های معنایی استعاره‌های قابل تفسیر، ظرفیت بی‌نظیری برای تطبیق با قوس هرمنوتیکی ریکور دارد.

### پیشینه پژوهش

مطالعات پیشین در حوزه نظریه هرمنوتیک و استعاره ریکور و همچنین آثار عطار، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. **مطالعات نظری و تحلیلی:** حسین نقوی در سال ۱۳۸۶ با ترجمه مقاله‌ای از زبان فرانسه<sup>۱</sup> نوشته ریکور که در کتاب<sup>۲</sup> دیوید استوارت<sup>۳</sup> به چاپ رسیده است، مقاله‌ای با عنوان «استعاره و ایجاد معانی جدید در زبان» منتشر کرده است که به این مهم می‌پردازد: استعاره راه‌های جدیدی از فهم را با ساختن معانی جدید در زبان پیش روی خواننده قرار می‌دهد. در این ترجمه به نگاه ریکور درباره استعاره زنده و تفاوتش با استعاره مرده که صرفاً وارد فرهنگ لغت می‌شود اشاره شده است. در نوشتاری دیگر اکرم برکاتی در سال ۱۳۹۴ به «بررسی رابطه مفهوم نماد و استعاره در اندیشه ریکور» می‌پردازد که نویسنده به تبیین مفهوم نماد و استعاره در اندیشه ریکور پرداخته سپس رابطه آن دو، در چشم‌انداز کلی فلسفه مورد بررسی قرار گرفته است و به کارکردهای مشترک این دو در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اشاره دارد و این که با توجه به تفسیرپذیر بودن نماد و استعاره که در حوزه زبانی قابل بررسی است می‌تواند در فهم کلی هرمنوتیک ریکور و تمایزش با هرمنوتیک دیگر نظریه پردازان نقش مهمی ایفا کند.

۱. عنوان مقاله: The Metaphorical Process

۲. عنوان کتاب: Exploring the Philosophy of Religion

3. David Stewart

پورحسینی (۱۳۸۸) در پایان‌نامه خود به «مقایسه مفهوم استعاره در فلسفه ریکور و دریدا» می‌پردازد و صرفاً به تمایز و تشابهات شالوده‌شکنی و هرمنوتیک مدرن اشاره دارد. همچنین بابک معین در مقاله‌ای با عنوان «استعاره و پی‌رنگ در اندیشه ریکور» که در سال ۱۳۹۱ منتشر شد، به ترکیب عناصر نامتجانس استعاره و پی‌رنگ از دیدگاه ریکور پرداخته است که این ترکیب را سبب بداعت معانی می‌داند و به کارکردهای مشابه بین پی‌رنگ‌سازی و استعاره اشاره دارد. بدین ترتیب به تحلیل مبحث محاکات در پی‌رنگ‌سازی می‌پردازد و این که با پی‌رنگ از رخداد‌های متفاوت می‌توان داستانی واحد ساخت و ارتباط و اشتراک آن را با نقش ترکیب عناصر نامتجانس در استعاره بیان می‌دارد و این که همین عناصر هستند که استعاره را به روایت نزدیک می‌کنند. طرح و پی‌رنگ در روایت، مشابه همان تداعی‌ها در استعاره است که در ذهنیت مؤلف شکل می‌گیرد. زبان در هر دو همچون گفتمانی زنده عمل می‌کند که توانایی سخن گفتن درباره جهان و خود را دارد.

**۲. پژوهش‌های تطبیقی با متون عرفانی:** برخی پژوهش‌ها به تطبیق قوس هرمنوتیکی ریکور با متون عرفانی پرداخته‌اند. برای مثال فرزاد بالو (۱۳۹۵) رویکرد میدی در کشف/الاسرار را براساس مراحل سه‌گانه تفسیر ریکور تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه میدی در اثر خود الگویی تفسیری ارائه می‌دهد. همچنین، تقوی و دیگران (۱۳۹۹) به توضیح نوبت‌های سه‌گانه تأویلی در اندیشه و آثار عین‌القضات با بهره‌گیری از قوس هرمنوتیکی ریکور پرداخته‌اند. در راستای تبیین مبانی فلسفی مفهوم سکوت و تحلیل خموشی در غزل عطار (جستار حاضر)، از مقاله «هرمنوتیک سکوت در غزلیات شمس» نوشته فرزاد بالو (۱۴۰۲) بهره برده شد که سکوت‌هایدگری را نه به مثابه زبان، بلکه به عنوان والاترین امکان آن برای آشکار کردن حقیقت هستی تحلیل می‌کند. از آنجا که ریکور و امداد سنت هرمنوتیکی‌هایدگر است، نگارندگان نشان می‌دهند که سکوت عرفانی مولانا، یک «سکوت هرمنوتیکی» است که زمینه سخن گفتن هستی را فراهم می‌آورد. این سکوت، کاستی‌های زبان عادی را جبران و پرده از اسرار عالم برمی‌گیرد. مقاله‌ای دیگر از بالو (۱۴۰۰) با عنوان «بررسی انتقادی پژوهش‌های انجام‌شده با موضوع سکوت و خاموشی در آثار و اشعار مولانا» در همین راستا به نقدی تحلیلی، به طبقه‌بندی رویکردهای مختلف

می‌پردازد.

در پاییز ۱۴۰۱، مقاله «تأویل جهان رمزها و استعاره‌ها در رساله‌الابراج سهروردی» برمبنای هرمنوتیک ریکور از علی تسلیمی و زهرا بهره‌مند منتشر شده است که در این جستار به تأویل رمز و استعاره‌های رساله‌الابراج به‌شیوه هرمنوتیک ریکور پرداخته و بیان داشته است که می‌توان از طریق استعاره به شیوه‌ای مفهومی به جهان متن اشراقی سهروردی دست یافت و این دریافت با استفاده از شیوه هرمنوتیکی ریکور و از طریق دیالکتیک بین فهم و تبیین امکان‌پذیر است که خواننده را به فهم متن اشراقی در دوره معاصر به‌واسطه تأویل که با همین کشف رمزها و استعاره آغاز می‌شود، رهنمون می‌سازد.

### ۳. تحلیل‌های استعاره در آثار عطار با رویکردهای سنتی و شناختی: در حوزه

آثار عطار، تحلیل‌ها عمدتاً با دو رویکرد صورت گرفته‌اند: الف. رویکرد استعاره‌شناختی: مقالاتی از مدنی (۱۳۹۷) به‌طور استعاره‌عقل در غزلیات سنایی، عطار و مولانا می‌پردازد، و تصدیقی (۱۴۰۰) به مقایسه مفهوم استعاره عشق در مثنوی‌های عطار و مولانا با رویکرد استعاره مفهومی پرداخته است؛ ب. رویکرد بلاغت کلاسیک: مال‌میر (۱۳۸۴) نیز به شرح و توصیف صور خیال در دیوان عطار با تکیه بر دیدگاه بلاغت کلاسیک پرداخته است.

### ۴. کاربست استعاره زنده ریکور در متون ادبی: دو مقاله با تمرکز بر نظریه ریکور،

به بررسی کاربرد استعاره در سطح واژگان پرداخته‌اند. مقاله فرهمندپور (۱۳۹۹) با عنوان «استعاره و آفرینش معنا در سخن شاعرانه» که در مجله «مطالعات زبان و ترجمه» منتشر شده، با تحلیل چکامه «تیره‌بختی» اثر آلفرد دو وینی، نظریه‌های «جای‌سپاری» و «میان‌کنش» ریکور را در سطح واژگان تشریح کرده است. مقاله قدمگاهی و پورشسب (۱۴۰۰) با عنوان «صورتگری استعاره در منظومه «خسرو و شیرین»» نیز بر تحلیل تصاویر استعاری در سطح واژگان متمرکز شده است. هر دو پژوهش با توجه به کتاب فرانسوی ریکور و با وجود تبیین نظریه «استعاره زنده»، عمدتاً به سطح واژگان محدود مانده و نگاهی جامع به کاربست آن در سطح گفتمان و فرایند هرمنوتیکی متون ادبی ارائه نداده‌اند (ریکور، ۲۰۰۳: ۱۶).

با این حال، خلأ پژوهشی اساسی مشاهده می‌شود که شامل عدم تطبیق جامع نظریه استعاره زنده ریکور با غزلیات عطار، نادیده گرفتن سطوح گفتمانی استعاره در تحلیل‌های

پیشین است. از اهداف پژوهش می‌توان به تبیین چگونگی فرایند آفرینش معنا در غزل عطار، کشف جهان‌بینی عطار از طریق گفت‌وگوی متن و خواننده، ارائه الگویی بدیع برای خوانش متون عرفانی، اشاره کرد.

## مبانی نظری

### ۱. سیر تطور هرمنوتیک: از شلایرماخر تا ریکور

هرمنوتیک به مثابه نظریه تفسیر متون، مسیری تکاملی را از رویکردهای آغازین دور تا فلسفه پیچیده قوس «پل ریکور» (۱۹۱۳-۲۰۰۵) پیموده است. این مسیر با «شلایرماخر»<sup>۱</sup> آغاز شد که با تأکید بر فهم متن از طریق بازسازی ذهنیت مؤلف (زیمرمن، ۱۳۹۹: ۴۸) بنیان‌های «هرمنوتیک روش‌گرا» را بنا نهاد. این رویکرد در آثار «دیلتای»<sup>۲</sup> با تأکید بر تمایز میان علوم انسانی و طبیعی تداوم یافت. در ادامه، «هایدگر»<sup>۳</sup> در کتاب هستی و زمان، با طرح «هرمنوتیک وجودی»، تحولی بنیادین ایجاد کرد که در آن فهم نه به مثابه روش، بلکه به عنوان شیوه‌ای از بودن انسان تلقی می‌شود. «و زبان... خود همان دریچه‌ای است که از طریق آن جهان و خود را فهم می‌کنیم» (زیمرمن، ۱۳۹۹: ۶۰). «گادامر» نیز با مفهوم محوری «امتزاج افق‌ها» بر گفت‌وگوی بین مفسر و متن تأکید ورزید.

ریکور با تلفیق دستاوردهای هرمنوتیک، به انقلابی در تفسیر متون دست یافت. رویکرد او آمیزه‌ای از پدیدارشناسی هوسرل که معتقد بود: «هرمنوتیک نقطه مرکزی است هم برای فهم سوژه و هم برای ایزه» (احمدی، ۱۳۸۶: ۵۴۹)، هرمنوتیک هستی‌شناختی هایدگر و همچنین تحلیل نظام‌مند نشانه‌ها در ساختارگرایی است.

در این میان، هوسرل با پدیدارشناسی خود مسیر تازه‌ای گشود از جمله گذر از مفاهیم انتزاعی و رسیدن به دریافت بی‌واسطه پدیده‌ها. هوسرل و پدیدارشناسی وی که بر این اساس مبتنی است: «همه واقعیات را باید آن‌گونه که در ذهن ظاهر می‌شوند، به مثابه پدیده‌های ناب تلقی کرد» (ایگلتون، ۱۳۹۰: ۷۷) تأثیر عمیقی بر هرمنوتیک ریکور گذاشت تا جایی که ریکور اذعان می‌کند: «هرمنوتیک را باید شاخه‌ای از درخت پدیدارشناسی دانست»

---

1. Schleiermacher  
2. Dilthey, Wilhelm  
3. Heidegger

(همان، ۵۴۸)؛ از این رو، رویکرد ریکور شامل تلفیق هرمنوتیک و پدیدارشناسی است و بر زبان به عنوان واسطه فهم تأکید فراوان دارد. او معتقد است فهم از طریق ساختارهای زبانی و متنی صورت می‌گیرد. افزون‌براین، ریکور نظریه تفسیر چندلایه را ارائه داد که شامل ترکیبی از تبیین ساختاری (تحلیل عینی متن) و تأویل وجودی (درگیری ذهنی با معنا) است؛ این تلفیق در اثر کلیدی او «استعاره زنده» به اوج می‌رسد و به او امکان می‌دهد که «جهان استعاره را به جهان روایت پیوند بزند» (بابک معین، ۱۳۹۱: ۲۴). این پیوند، خوانشی متفاوت از استعاره را بنا نهاد و چارچوبی منسجم برای تفسیر متون، به‌ویژه برای تحلیل متون عرفانی و کشف لایه‌های پنهان معنایی آن‌ها ارائه می‌دهد. به اعتقاد ریکور، کارکرد هرمنوتیک «کنش خواندن از تفسیر ساده جمله‌ها در ساخت نحوی و معناشناسانه آن‌ها تا ادراک کار یک مؤلف در تمامیت زنده آن را در برمی‌گیرد» (ریکور، ۱۳۷۳: ۲۴).

## ۲. گذار از نظریه‌های سنتی به نظریه استعاره زنده

در نگرش کلاسیک، استعاره تنها پوششی زیبا و انفعالی بر اندام زبان است، ابزاری برای آراستن کلام و پرکردن خلأهای واژگانی که گوینده از عهده بیان مستقیم آن بر نمی‌آید (شکری، ۱۴۰۰: ۴۴). در این دیدگاه، استعاره حامل هیچ بینش یا دانش نوینی نیست و به محض آن که مخاطب به معنای تحت‌اللفظی یا کنایی آن پی برد، مانند پوسته‌ای تهی، دور افکنده می‌شود و رسالت خود را به پایان می‌رساند؛ اما ریکور در مقابل این تعریف از معناشناسی مدرن برای توصیف مفهوم استعاره کمک می‌گیرد. در تلقی ریکور استعاره فرایندی است که منش اصلی آن را باید در سویه چندمعنایی سخن یافت، دارای هیجان هستی‌شناختی است که ما را به تبیین مجدد واقعیت سوق می‌دهد. استعاره لحظه‌ای از تأویل است که در آن معنایی ناگفته وجود دارد (احمدی، ۱۳۹۸: ۶۱۸). با این وصف استعاره می‌تواند از خود ما و جهان ما چیزی بگوید که قبلاً هرگز نمی‌دانستیم این کشف و ابداع در استعاره زبانی است و لایه‌های معانی از مرزهای زبان فراتر نمی‌رود.

## الف. نقد نظریه جانشین و بنیان‌گذاری نظریه تعامل (تنش)

مبنای نظری این پژوهش، کتاب *قاعده استعاره*<sup>۱</sup> پل ریکور است؛ این اثر حاصل مسیری

---

۱. کتاب *La Métaphore vive* توسط پل ریکور در سال ۱۹۷۵ توسط انتشارات Éditions du Seuil در پاریس منتشر شد. نسخه انگلیسی با عنوان *The Rule of Metaphor* که مبنای مطالعه حاضر است، اولین بار

است که از «بلاغت کلاسیک» آغاز می‌شود، از «نشانه‌شناسی و معناشناسی» عبور می‌کند و سرانجام به «هرمنوتیک» می‌رسد. این پیشروی مطابق با تغییر «موجودیت زبانی» منتخب برای بررسی است: ابتدا واژه، سپس جمله و در نهایت، خودِ گفتمان (ریکور، ۲۰۰۳: ۱۲).

ریکور در این اثر با نقد بنیادین نظریه‌های کلاسیک استعاره، به‌ویژه «نظریه‌جانشینی» که استعاره را صرفاً جایگزینی تزئینی برای لفظ مستقیم می‌دانست، نظریه‌بدیع «تعامل» را ارائه می‌دهد (همان: ۷۵). وی در سراسر کتاب خود، به‌ویژه در مطالعه ۳، ۴ و ۵، با اتکا به تحلیل‌های زبان‌شناختی و فلسفی، نظریه‌تعامل را به‌عنوان چارچوبی توانمند برای تبیین قدرت شناختی و هستی‌شناختی استعاره‌های زنده تثبیت می‌کند. وی «نظریه‌جانشینی» را ذیل «نظریه‌تنشی» یا «تعاملی» قرار می‌دهد؛ زیرا دومی به‌جای تنش میان معنای دو واژه در جمله، به تنش میان دو تعبیر متفاوت از جمله اهمیت می‌دهد: تعبیر لفظی و تأویل کنایی؛ بنابراین تعارض میان این دو تعبیر هست که بقای استعاره را موجب می‌گردد «استعاره، واکنش شدیدی است به تناقض در بیان استعاری‌ای که به‌صورت تحت‌اللفظی مورد تأویل قرار می‌گیرد (همان: ۵۰).

از دیدگاه ریکور، هسته اصلی استعاره نه در سطح واژه که در سطح گزاره<sup>۱</sup> و در بستر گفتمان<sup>۲</sup> کامل شکل می‌گیرد (همان، ۷۵-۷۴). گفتمان از منظر ریکور براساس کتاب *استعاره زنده*، به‌عنوان واحد بنیادین تولید معنا، جایگاهی فراتر از نظام نشانه‌ها دارد. ریکور در این اثر، با عنوان «استعاره و معناشناسی گفتمان»، تمایزی اساسی بین دو عرصه قائل می‌شود: از سویی «نشانه‌شناسی» که به مطالعه نشانه‌ها در قالب نظامی مستقل می‌پردازد و از سوی دیگر «معناشناسی» که واحد تحلیل آن «گفتمان» یا جمله است به‌عنوان کوچک‌ترین واحد کامل معنا. ویژگی محوری گفتمان، وابستگی آن به «موقعیت بیانی» است؛ یعنی رویدادی یگانه و گذرا که در آن گوینده‌ای خاص، در زمان و مکانی معین، پیامی را خطاب به مخاطبی مشخص بیان می‌کند. این عمل گفتاری از طریق فرایندهای اشاره و

---

در ۱۹۷۷ توسط University of Toronto Press منتشر گردید. این نسخه توسط رابرت چرنی (Robert Czerny) و دیگران ترجمه شده است. نسخه مورد استناد در این جستار، چاپ انتشارات Routledge (چاپ کلاسیک) متعلق به سال ۲۰۰۳ می‌باشد که خود ویرایش اول محسوب می‌شود.

1. proposition  
2. discourse

گزاره‌سازی، به «جهانی» ارجاع می‌دهد و در پی بازنمایی امری درباره آن جهان برمی‌آید؛ از این رو، گفتمان همواره دارای بعدی ارجاعی است - توانایی فراتر رفتن از ساختار زبانی و گشودن جهانی ممکن در برابر مخاطب. در این چارچوب، استعاره پدیده‌ای اساساً گفتمانی تلقی می‌شود. استعاره به‌عنوان نوآوری معنایی، در سطح جمله و از طریق تعامل پویای اجزای آن شکل می‌گیرد و کارکرد اساسی آن «بازتعریف واقعیت» از طریق ارجاع ثانویه‌ای است که امکان می‌دهد (همان: ۸۵-۷۷).

استعاره‌های زنده جهان‌های جدید می‌آفرینند و حتی «زبان را خلاقانه دگرگون می‌کنند» (داونهاور و پلاور، ۱۳۹۴: ۲۸). به گفته ریکور، استعاره زمانی پدید می‌آید که یک «تنش»<sup>۱</sup> بین دو عبارت در یک گزاره ایجاد شود و از برخورد و تعامل دو حوزه معنایی نامربوط (معنای تحت‌اللفظی و مجازی)، به خلق معنای جدید می‌پردازد که پیش از آن وجود خارجی نداشته است. این فرایند، «ارجاع استعاری»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود که جهان را به شیوه‌ای جدید توصیف می‌کند.

نیروی خلاقه استعاره است که آن را «زنده» نگه می‌دارد و به آن توانایی بازسازی واقعیت و گشودن جهان‌های جدید را می‌دهد. این رویکرد به استعاره در نهایت به فهم و ادراک روشمند متن می‌انجامد و به‌ویژه برای تحلیل متون پیچیده و کشف لایه‌های پنهان معنایی آن‌ها کارآمد است. این فرایند، استعاره را از حوزه بلاغت سنتی به عرصه فلسفه و هرمنوتیک منتقل می‌کند.

ابهام ناشی از تنش معنایی، کیفیتی زبانی می‌آفریند که لایه‌های معنایی را عمیق و غنی می‌سازد و تعارض بین دو تفسیر، منجر به کیفیت بقای استعاره زنده می‌شود؛ چرا که بقای استعاره در گرو تأویل آن است. این فرایند منجر به آشکار شدن حقیقت پدیدارشناسانه می‌شود، جایی که «واقعیت ابژکتیو جهان خارج، با تأویل سوژکتیو انسان‌هایی که آن را تأویل می‌کنند تلاقی پیدا کرده بدین ترتیب حقیقت پدیدارشناسانه آشکار می‌شود» (احمدی، ۱۳۸۶: ۶۶۸).

بسط این نظریه در مفهوم محوری «قوس هرمنوتیکی» ریکور تبلور می‌یابد که شامل سه

1. tension

2. metaphorical reference

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۷، شماره ۴۲، پاییز ۱۴۰۴ / ۱۲۳

ساحت به هم پیوسته است: تبیین، فهم و تأویل. «تفسیر، هم نیاز به تبیین دارد و هم فهم» (حسنی، ۱۳۹۳: ۲۰۴). این قوس هرمنوتیکی، نشان‌دهنده حرکت رفت و برگشتی بین تحلیل عینی (تبیین) و درگیری ذهنی-وجودی (فهم/تأویل) با متن است.

رویکرد ریکور به گونه‌ای با ماهیت استعاره‌ها در ادبیات عرفانی فارسی این همانی دارد، اما این سؤال اساسی هم مطرح می‌شود که آیا «استعاره زنده» در متون عرفانی شرقی، با مبانی هستی‌شناختی غربی ریکور «خویش‌فهمی» سازگاری کامل دارد؟ به این مهم نیز پرداخته خواهد شد.

در نظریه ریکور، استعاره نقشی بنیادین در فهم نسبت زبان و جهان ایفا می‌کند؛ بنابراین واسطه‌ای ضروری برای درک عمیق‌تر رابطه میان ذهن، زبان و جهان تجربه ماست. به زعم وی، استعاره از طریق ایجاد یک گسست خلاقانه در معنای قراردادی واژه‌ها معنای تحت‌اللفظی را به حالت تعلیق درمی‌آورد تا امکان تولد معنایی نوین فراهم گردد. به بیان دیگر، معنای استعاری تنها زمانی پدید می‌آید که تفسیر تحت‌اللفظی در بافت متنی با بن‌بست مواجه شده و از کار بیفتد.

از دیدگاه ریکور، استعاره «حقیقت را نه به معنای کشف یک امر متعالی و حقیقت متافیزیکی که با دیدگاه پدیدارشناسانه ریکور در تضاد است، بلکه به معنای آشکارکردن و بازتوصیف ابعاد پنهان و نادیده گرفته شده واقعیت موجود می‌داند.

و با برقراری ترکیب‌های نو، امکان گشودن افق‌های تازه‌ای از معنا را فراهم می‌آورد. از این منظر، استعاره واجد ظرفیتی است که گستره زبان را توسعه داده و درکی نو از واقعیت پدید می‌آورد. براساس این دیدگاه، «گفتمان استعاری» نه صرفاً بعد زیباشناختی بلکه وجه معرفت‌شناختی هم پیدا می‌کند و به شناختی عمیق‌تر از هستی و جهان پیرامون می‌رسد.

تحلیل شعر عرفانی، به‌ویژه در ساختارهای پیچیده‌ای چون غزل عطار نیز نیازمند نگاهی فراتر از بلاغت سنتی است؛ نگاهی که بتواند از طریق ابزارهای معناشناسانه و هرمنوتیکی، به تجربه درونی مؤلف نفوذ کند.

### ب. استعاره به مثابه بازتوصیف واقعیت و ابزار شناختی

نوآوری اصلی ریکور، تبدیل استعاره از یک آرایه بلاغی به یک ابزار شناختی است. استعاره‌های «زنده»، واقعیت را انکار نمی‌کنند، بلکه آن را «بازتوصیف» می‌کنند. آنها با

۱۲۴ / فرایند گذار از «تبیین ساختاری» به «تأویل وجودی»: ... / نصرتی و ...

ایجاد یک «گسست خلاقانه» در معنای قراردادی زبان، ابعاد پنهان و نادیده گرفته شده تجربه انسانی را آشکار می‌سازند. به‌زعم ریکور، استعاره «زبان زنده برای زیستن حقیقت» است؛ ابزاری که امکان بیان امر بیان‌ناپذیر را فراهم می‌سازد (همان، ۲۳۷).

### پ. قوس هرمنوتیکی: مسیری پویا از ساختار به وجود

ریکور برای فرایند تفسیر متن، الگویی پویا تحت عنوان «قوس هرمنوتیکی» ارائه می‌دهد که سه مرحله درهم‌تنیده دارد:

**تبیین:** در این مرحله، مفسر به واکاوی عینی و ساختاری متن می‌پردازد. این تحلیل شامل بررسی ساختار زبانی، تقابل‌های معنایی، شبکه استعاره‌ها، تکرارها و تضادهاست. تبیین، حدس‌های اولیه مفسر را اعتبار می‌بخشد و از تفسیرهای دلخواهی جلوگیری می‌کند.

**فهم:** در این مرحله، مفسر به کشف جهان متن و ارتباط دیالکتیکی با آن نائل می‌شود. این فرایند مستلزم تعلیق پیش‌داوری‌ها و گشودگی نسبت به جهان متن است. در این مرحله، مفسر از سطح نشانه‌ها فراتر رفته و به عمق معناشناختی متن راه می‌یابد. اگر در مرحله تبیین، «معنا» تحت اللفظی متن مشخص شد، اکنون نوبت درک «مفاد و مقصود» یا «جهان متن» است (واعظی، ۱۳۸۰: ۳۸۵).

**تخصیص:** این مرحله، اوج فرایند تفسیر است، جایی که معنای کشف‌شده از متن، به جهان زیسته و تجربه وجودی خواننده انتقال می‌یابد و به «خویش‌فهمی»<sup>۱</sup> عمیق‌تری منجر می‌شود. مفسر خود را رها می‌کند تا متن را تصاحب کند و از این رهگذر، امکان و توانایی جدیدی برای بودن در جهان می‌یابد. به معنای درگیر شدن خواننده با شیوه‌ای خاص از «بودن-در-جهان» است که متن آن را آشکار می‌سازد (ریکور، ۲۰۰۳: ۲۵۵-۲۹۲). این تصاحب، صرفاً یک شناخت نیست، بلکه تبدیل شدن به چیزی جدید است؛ متنی که پویا شده و مفسری که فهمی متفاوت از خود یافته است. اینجاست که تفسیر از سطح معرفت‌شناختی به سطح هستی‌شناختی ارتقا می‌یابد (بالو، ۱۳۹۵: ۱۲) و فهم متن به خودفهمی مبدل می‌شود.

### ت. نسبت نظریه ریکور با متون عرفانی شرقی

این پژوهش با آگاهی کامل از تمایزات بنیادین میان سنت عرفانی شرق و نظام فلسفی غرب، درصدد به کارگیری چارچوب نظری ریکور به عنوان «ابزاری تحلیلی» برای خوانش متون عرفانی است. رویکرد این تحقیق، نه یک مطالعه تطبیقی کلاسیک براساس مقایسه مستقیم دو سنت فکری بلکه ارائه «خوانشی نو» از متن عرفانی با بهره گیری از ظرفیت‌های روشمند هرمنوتیک فلسفی ریکور است.

با این حال، این پژوهش واقف است که نظریه ریکور در مواجهه با مفاهیم متعالی عرفان اسلامی مانند «فنا» (به معنای نفی خود و محو در حق) و «سکوت» (به مثابه فراتر رفتن از محدودیت‌های زبان) با چالش‌های نظری روبه‌رو می‌شود. درحالی که غایت فرایند هرمنوتیکی ریکور به «تقویت سوژه» و «خویش‌شن فهمی» منتهی می‌گردد، هدف نهایی سلوک عرفانی در اندیشه عطار، «فنا سوژه» و وصول به مرحله «بقا» است. این تقابل اساسی، مرزهای کاربردپذیری نظریه ریکور را در بافت متون عرفانی شرقی به خوبی نمایان می‌سازد و هم‌زمان، ضرورت توسعه و بسط این نظریه را برای مواجهه با چنین مفاهیمی آشکار می‌کند.

در نهایت، این چارچوب تحلیلی، امکان دو گانه‌ای را فراهم می‌آورد: از یک سو، ابزارهای روشمندی برای تحلیل ساختار و معنای متن عرفانی در اختیار می‌گذارد و از سوی دیگر، بستری برای سنجش ظرفیت‌ها و محدودیت‌های ذاتی نظریه ریکور در تعامل با متونی که غایتشان نفی سوژه است، ایجاد می‌کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر ضمن بهره‌گیری از این دستگاه نظری برای کشف لایه‌های معنایی متن، سهمی نیز در توسعه و غنای خود نظریه هرمنوتیک ایفا خواهد کرد.

### بحث و بررسی

این تحلیل با محوریت «استعاره زنده» در سه ساحت منطبق بر «قوس هرمنوتیکی» (تبیین، فهم، تأویل) و به عنوان کنشی گفتمانی در تحلیل غزل عطار پیش خواهد رفت و به این امر خواهد پرداخت که فرایند معناسازی در غزل به‌طور طبیعی از «تبیین» ساختار زبانی چگونه آغاز می‌شود و به «فهم» جهان متن و تنش‌های آن می‌رسد و در نهایت به «تأویلی وجودی»

منجر می‌گردد. به عبارت دیگر تأویل وجودی از نظر ریکور یک تفسیر انتزاعی نیست؛ بلکه دگرگونی خود مفسر از رهگذر مواجهه با جهان متن است (ریکور، ۲۰۰۳: ۲۳۱).

### ۱. کارکرد گزاره‌های استعاری در سفر سلوک وجودی

#### الف. استعاره به‌مثابه بازتوصیف واقعیت

ساختار گزاره استعاری براساس نظریه ریکور، ابزاری شناختی برای «بازتوصیف واقعیت است»<sup>۱</sup> (ریکور، ۲۰۰۳: ۲۹۲) در غزل عطار، گزاره‌های استعاری مانند «پروانه شمع رخت» یا «شمعی چند بگدازی مرا»، بازنمایی فرایند فنا و وصال در عرفان هستند. این گزاره‌ها با ایجاد «تعلیق معنای لغوی، امکان آشکارسازی معنایی عمیق‌تر را فراهم می‌کنند (همان: ۲۷۱). وقتی عطار می‌سراید: «همچو شمعی چند بگدازی مرا»، این گزاره، یک ابزار شناختی برای بازتعریف مفهوم «عشق» است. معنای لغوی «سوختن و گداختن» تعلیق می‌شود تا واقعیت نوینی آشکار گردد: «عشق، فناشدن فعالانه در وجود معشوق است، نه رنجی منفعلانه». این بازتوصیف (تجربه عرفانی فنا در عشق)، در گزاره «سوختن جانم چه می‌سازی مرا» نیز پدیدار است. اینجا «سوختن» بیان یک درد فیزیکی نیست، بلکه بازنمود هستی‌شناختی گذار از خود به فنا است. این جمله، یک «واقعیت عرفانی» را که پیش‌ازین در زبان مفهومی مستقیم بیان‌ناپذیر بود، به مدد استعاره، به دایره فهم درمی‌آورد. پیوند نظریه و متن در همین نقطه است: نظریه ریکور، سازوکاری را توضیح می‌دهد که عطار به صورت شهودی در شعر خود به کار بسته است.

#### ب. تعامل استعاری

ریکور با تأکید بر «تعامل استعاری» در سطح گزاره، بنیانی نظری برای تحلیل این غزل فراهم می‌آورد. براساس این دیدگاه، معنای نونه از اجزای منفرد، بلکه از برخورد پویا بین دو عنصر در یک گزاره زاده می‌شود (همان: ۸۸-۸۵). برای نمونه، در گزاره «همچو پروانه شمع رخت»، تقابل «پروانه» (عاشق فناپذیر-کانون استعاری) و «شمع» (معشوق نورانی-قاب) یک تنش معنا ساز است که فرایند فهم «سلوک به‌مثابه فنا» را ارائه می‌دهد. این تعامل در گزاره «دوش و صلت نیم‌شب... کرد صبح آغاز غمازی مرا» به اوج

۱. تمامی ارجاعات به صفحه، براساس ترجمه انگلیسی کتاب The Rule of Metaphor (Routledge, 2003) است. برای نسخه اصلی فرانسوی، به اثر La Métaphore Vive (Seuil, 1975) مراجعه شود.

می‌رسد. تقابل «وصال شبانه» (اتحاد و خلسه) با «غمازی صبح» (جدایی و افشاگری)، تنها توصیف یک حس نیست، بلکه بازنمایی یک پارادوکس وجودی در عرفان است: «نزدیکی به حقیقت، هم‌زمان هم وصال می‌آفریند و هم فراق»؛ نشان‌دهنده کشمکش بین جذبۀ الهی و درد فراق است که در ساختار گزاره‌ای استعاری نمود یافته است. نظریۀ ریکور نشان می‌دهد چگونه زبان، از رهگذر همین تقابل‌های استعاری، هستی‌شناسی تجربۀ عرفانی را می‌سازد و نه این‌که صرفاً آن را بازگو کند.

### پ. ارجاع ثانویه و جهان متن

ریکور استدلال می‌کند که استعاره‌های زنده، علاوه بر ارجاع اولیه به جهان فیزیکی، یک ارجاع ثانویه نیز دارند که واقعیت را به شیوه‌ای نو بازمی‌نمایاند (همان، ۲۹۱). در غزل مذکور، ارجاع اولیه گزاره «در رهت افتاده‌ام»، «افتادن فیزیکی در یک مسیر» است، اما ارجاع ثانویه آن که تنها از طریق استعاره قابل دسترسی است، واقعیتی وجودی را بازمی‌آفریند: «حالت تسلیم مطلق و عرفانی در مسیر عشق». این گزاره، جهان متن عطار را می‌سازد؛ جهانی که در آن، «افتادن» نه یک شکست، بلکه شرط اساسی «برخاستن» در سلوک است. زبان عطار در غزل موردنظر، با آفرینش ترکیبی پارادوکسیکال چون «صبح غماز»، در همان گام نخست، خواننده را با یک «انحراف معنایی» یا «خطای مقوله‌ای»<sup>۱</sup> (همان: ۳۳) مواجه می‌سازد. این همان چیزی است که ریکور پایه‌ی نظریۀ خود می‌داند: نسبت‌دادن یک کنش انسانی به یک پدیده طبیعی، مرزهای مقوله‌ای زبان متعارف را درهم می‌شکند و ارجاع تحت‌اللفظی را معلق می‌کند (همان: ۱۰۳). این تعلیق، شرط لازم برای رخداد استعاره است، چراکه ذهن را وادار می‌کند تا برای خروج از بن‌بست معنایی، به جست‌وجوی یک «ارجاع استعاری ثانویه» بپردازد. این بازتوصیف، همانا تجربۀ عرفانی «فراق» به مثابه شرط ضروری و جدایی‌ناپذیر «وصال» است.

این فرایند در گزاره «همچو پروانه به جانبازی مرا» به اوج می‌رسد. اینجا، «جانبازی» پروانه، دیگر یک کنش زیستی نیست، بلکه ارجاع ثانویه، به الگویی هستی‌شناختی برای «عشق به مثابه فداکردن عقلانیت خودبنیاد» تبدیل می‌شود. این بازتوصیف، هسته اصلی نظریۀ ریکور است: استعاره، واقعیتی را که زبان مفهومی قادر به بیان آن نیست، مثل «تجربۀ

فناشدن»، را از طریق خلق یک ارجاع جدید، قابل تفکر می‌کند.

### ت. سکوت به مثابه فراسوی گفتار

اگرچه ریکور مستقیماً درباره سکوت سخن نمی‌گوید، نظریه او روشن می‌سازد که استعاره نه نشانه شکست زبان، بلکه اوج توانایی آن است (همان، ۲۹۲). در پایان غزل، «سکوت» را نباید به مثابه نقطه پایان زبان، بلکه به عنوان اوج شکوفایی ارجاع استعاری در نظر گرفت. همان گونه که نظریه ریکور نشان می‌دهد، استعاره در نهایت به مرزی از زبان می‌رسد که در آن، سکوت خود به شیوه‌ای از آشکارگی تبدیل می‌شود. گزاره «چون ز تو آواز نمی‌دهد فرید» بیانگر رسیدن به مرحله‌ای است که زبان گفتاری از بازنمایی مستقیم تجربه عرفانی ناتوان است و تنها از طریق استعاره می‌توان به آن اشاره کرد و جایگاه متعالی سکوت را در سیر هرمنوتیکی ادراک کرد. این سکوت، خود نوعی بازتوصیف استعاری از وصال نهایی است؛ یک «خموشی تهی» نیست، بلکه فضایی هرمنوتیکی است که در آن «نگفتن» خود به گویاترین شکل «گفتن» بدل می‌گردد. اینجاست که استعاره‌های پیشین «پروانه»، «شمع»، «صبح غماز» همگی در جهت آماده‌سازی ذهن برای درک این سکوت فعال عمل می‌کنند؛ بنابراین، سکوت پایانی، تحقق نهایی ارجاع ثانویه است که جهانی را می‌آفریند که در آن، «وصال-قرب هم‌آوازی» تنها در رسیدن به سکوتی معنادار قابل تجربه است. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه نظریه ریکور، حتی در سکوت نیز به عنوان یک ابزار تحلیلی قدرتمند عمل می‌کند. باری جهان‌بینی عرفانی غزل عطار را می‌توان از طریق سازوکارهای استعاری مورد نظر ریکور، بازنمایی کرد. استعاره‌های این غزل، با ایجاد تعامل معنایی، ارجاع ثانویه و امکان تخصیص، خواننده را به سفری وجودی دعوت می‌کنند که در آن، زبان به ابزاری برای کشف حقیقت تبدیل می‌شود؛ ناگفته پیداست که غایت حقیقت در نظریه ریکور و متن مطروحه متفاوت است که به آن پرداخته شده است.

### ۲. کارکردهای استعاره در قوس هرمنوتیکی

#### الف. تبیین: واکاوی ساختار استعاری و نگاشت نحوی سلوک

تحلیل عینی این غزل، دو سازوکار زبانی بنیادین را آشکار می‌کند که بنیان معنایی آن را تشکیل می‌دهند و مسیر سلوک عرفانی را در قالب زبان بازمی‌تابانند.

سوختی جانم چه می‌سازی مرا	بر سر افتادم چه می‌تازی مرا
در رخت افتاده‌ام بر بوی آنک	بوک بر گیری و بنوازی مرا
لیک می‌ترسم که هرگز تا ابد	بر نخیزم گر بیندازی مرا
بنده بیچاره گر می‌بایدت	آمدم تا چاره‌ای سازی مرا
چون شدم پروانه شمع رخت	همچو شمعی چند بگدازی مرا
گرچه با جان نیست بازی درپذیر	همچو پروانه به جانبازی مرا
تو تمامی من نمی‌خواهم وجود	وین نمی‌باید به انبازی مرا
سر چو شمعم باز بر یکبارگی	تا کی از ننگ سرافرازی مرا
دوش وصلت نیم‌شب در خواب خوش	کرد هم خلوت به دم‌سازی مرا
تا که بر هم زد وصلت غمزه‌ای	کرد صبح آغاز غمازی مرا
چو ز تو آواز می‌ندهد فرید	تا دهی قرب هم آوازی مرا

(عطار، ۱۳۸۱: ۳)

**خلق جهان‌های معنایی نو و تعامل استعاره‌ای:** استعاره نه از جانشینی یک نام به جای نام دیگر، بلکه از برخورد معناشناختی در سطح کل گزاره ناشی می‌شود. این برخورد است که معنای جدیدی را ایجاد می‌کند که در هیچ یک از اجزا به شکل جداگانه وجود نداشته است» (ریکور، ۲۰۰۳: ۶-۴). ترکیب «صبح غماز» در بیت:

تا که بر هم زد وصلت غمزه‌ای      کرد صبح آغاز غمازی مرا

می‌تواند نمونه مناسبی برای این نظریه باشد. در اینجا، دو حوزه مفهومی کاملاً نامرتب و نامتجانس با یکدیگر تعامل دارند: حوزه اول: «صبح» به عنوان یک پدیده طبیعی که در ادبیات عرفانی و غنایی فارسی، معمولاً نماد امید، روشنایی، رستاخیز و پایان تاریکی است. حوزه دوم: «غمازی» به عنوان یک کنش انسانی که حامل معنای منفی افشاگری، سخن چینی و شکستن حریم خلوت است. هیچ یک از این دو حوزه به تنهایی نمی‌توانند معنای مورد نظر شاعر را منتقل کنند. این تعامل خلاقانه و تصادم این دو حوزه است که معنایی سوم، نو و پارادوکسیکال می‌آفریند: نور حقیقت و تجلی گاه معشوق، آن قدر تابناک و بی‌پروا است که راز خلوت عاشق را برملا می‌سازد و موجب فراق می‌گردد. این استعاره، یک «ارجاع نو» ایجاد می‌کند؛ یعنی به جای اشاره به یک واقعیت فیزیکی (طلوع

۱۳۰ / فرایند گذار از «تبيين ساختاری» به «تأویل وجودی»: ... / نصرتی و ...

خورشید)، به یک واقعیت وجودی و یک تنش هستی‌شناختی<sup>۱</sup> در تجربه عرفانی اشاره می‌کند. این مصداق نظر ریکور است که استعاره‌های زنده «راهی جدید برای دیدن واقعیت» می‌گشایند (ریکور، ۲۰۰۳: ۲۳۷).

حقیقت از منظر ریکور، یک بازتوصیف پدیدارشناختی از ابعاد پنهان واقعیت موجود است که از طریق استعاره و زبان حاصل می‌شود. این فرایند، سوژه انسانی را در مرکز خود قرار داده و به غنای خودآگاهی و خویش‌شناسی می‌انجامد. در مقابل، حقیقت در عرفان عطار، یک واقعیت متعالی و فرازبانی است که تنها از طریق فنای سوژه و گذر از خودی محقق می‌گردد. در اینجا، زبان و استعاره صرفاً پلی برای رسیدن به سکوتی است که خود، عالی‌ترین صورت ادراک حقیقت است؛ بنابراین، تفاوت در غایت است: ریکور به «تقویت سوژه» می‌اندیشد و عطار به «محو سوژه».

**سیر استعاری افعال؛ به مثابه نگاشت سفر وجودی:** براساس کتاب استعاره زنده بازنمایی نحوی (سفر وجودی) در چارچوب نظریه گفتمان وی، بر سه اصل استوار است: نخست، ساختار نحوی (به مثابه نقشه سفر) که ریکور تأکید می‌کند که گفتمان، واحد پایه معناست و ساختار نحوی جمله، با چینی ویژه‌ای از افعال و سازه‌های استعاری، جهان ممکن را می‌آفریند که بازنمای سفر وجودی است (همان: ۸۸-۸۵)؛ دوم، تعلیق معنایی و گشودگی جهان متن؛ استعاره با تعلیق معنای تحت‌اللفظی، ارجاع ثانویه‌ای پدید می‌آورد که خواننده را به جهانی نوین رهنمون می‌سازد. این فرایند، زمینه‌ساز تخصیص است، یعنی درونی‌سازی جهان متن در تجربه زیسته خواننده (همان: ۲۹۳-۲۹۱)؛ سوم این که بازنمایی نحوی تنها بازتاب سفر وجودی نیست، بلکه خود، بخشی از فرایند دگرگونی وجودی است. چینی نحوی، با شکستن الگوهای زبانی متعارف، مرزهای ادراک را می‌گستراند و

---

۱. ترکیب استعاری «صبح غماز» در غزل عطار، با درهم‌شکستن مرزهای مقوله‌ای (طبیعت + کنش انسانی)، کشف هستی‌شناختی را ممکن می‌سازد. این استعاره نشان می‌دهد که «نور حقیقت» ذاتاً آشکارکننده است و حتی صمیمی‌ترین خلوت‌ها را نیز برملا می‌کند. براساس نظریه ریکور، این گزاره استعاری، بازتوصیف واقعیت است که شیوه‌ای نو از «بودن در جهان» را آشکار می‌سازد. درحالی که تأویل سنتی تنها به «فراق» می‌پردازد، تحلیل ریکوری «چگونگی» شکل‌گیری این معنا را از طریق تعامل استعاری و ایجاد تنش هرمنوتیکی واکاوی می‌کند و زبان را به عنوان کنشگری هستی‌ساز بازمی‌شناسد.

سفر درونی را ممکن می‌سازد (همان: ۳۱۶-۳۱۵).

براین اساس سیر تحول افعال در طول غزل، دیگر تنها روایت یک ماجرا نیست، بلکه بازتابی است از تحول درونی راوی و همچنین بازنمایی نحوی سفر وجودی با تحلیل گفتمان مدنظر ریکور قابل تأمل است؛ افعال زمان ماضی «سوختی»، «افتادم»، «آمدم»، سوژه را در موضعی انفعالی و دریافت‌کننده رنج و عشق قرار می‌دهند. افعال حال (می‌سازی، می‌ترسم) حالت تعلیق و دغدغه وجودی راوی را نمایندگی می‌کنند، به طوری که وی از انفعال اولیه خارج شده، اما هنوز به کنشگری کاملی دست نیافته است. فعل «می‌ترسم» به طور خاص، عمق اضطراب وجودی را آشکار می‌سازد که ناشی از ترس ماندگاری در همین وضعیت روحی متعارض است. در ادامه، با گذار به افعال امری (بگذازی، بازبُر)، یک چرخش گفتمانی بنیادین رخ می‌دهد: سوژه از حالت انفعالی و پذیرندگی محض (قربانی عشق‌بودن) به موضع فاعلیت تأثیرگذار (طالب فنا بودن) و کنشگری فعال جهش پیدا می‌کند. پارادوکس مرکزی اینجا است که اوج کنشگری سوژه در «طلب نفی خود» و امر کردن به معشوق تجلی می‌یابد. این ساختار نحوی، اصل عرفانی «کنشگری در طلب فنا و تسلیم محض» را عینیت می‌بخشد و نشان می‌دهد که چگونه خود ساختار زبانی به صورت فعال در ساختمان بندی معنای سلوک مشارکت دارد. این دو سازوکار (حالت انفعالی و فاعلیت)، بنیانی مستحکم و «قابل تبیین» برای گذار به مرحله بعدی تحلیل، یعنی «فهم» جهان متن و تنش‌های درونی آن، فراهم می‌کنند.

#### **ب. فهم: کشف جهان متن و سازوکار چندمعنایی**

در این مرحله، تحلیل از واکاوی صوری ساختارها فراتر رفته و بر درک «جهان» معنایی آفریده شده توسط متن و چگونگی تولید معنای چندگانه متمرکز می‌شود. این فرایند، مستقیماً مبتنی بر یافته‌های مرحله «تبیین» است.

**شبکه استعاره‌ها و آفرینش یک جهان انسجام‌یافته:** استعاره‌های به ظاهر مجزای «پروانه»، «شمع» و «صبح غماز»، در تعامل دیالکتیکی با یکدیگر، یک «جهان متن» منسجم و مبتنی بر «عشق و فنا» می‌آفرینند. براساس دیدگاه ریکور، استعاره‌های زنده تنها یک معنی تولید نمی‌کنند، بلکه یک «جهان» پیش روی مفسر می‌گشایند؛ جهانی که می‌تواند جایگزین جهان ارجاعی معمول شود. در این جهان عرفانی، تقابلهایی چون «وصال/فراق»

و «سخن/سکوت» را نمی‌توان با معیارهای متعارف ارزیابی کرد. این‌ها تنش‌های هستی‌شناختی سازنده تجربه عرفانی هستند. برای نمونه، خواننده درمی‌یابد که «غمازی صبح» تجلی یک درد و پارادوکس وجودی است: هرچه تجربه «وصال» با حقیقت متعالی (حق) اصیل‌تر و نزدیک‌تر باشد، خطر «افشا شدن» و مواجهه با «فراق» ناشی از محدودیت‌های جهان مادی و نگاه دیگران (تا که بر هم زد وصال غمزه‌ای) نیز شدیدتر می‌گردد. این جهان، منطق خاص خود را دارد.

**چندمعنایی متن<sup>۱</sup>: نقش تعلیق در ارجاع:** چندمعنایی این غزل، پدیده‌ای تصادفی یا ناشی از ابهام نیست، بلکه مستقیماً محصول سازوکار «تعامل استعاری» است. ریکور با الهام از نظریه تعامل ماکس بلک، استدلال می‌کند که استعاره با ایجاد یک «تعلیق موقت در ارجاع تحت اللفظی» فضایی برای تولد یک ارجاع جدید و استعاری می‌گشاید (ریکور، ۲۰۰۳: ۴۰۹). استعاره «صبح غماز» همین سازوکار را پیش می‌برد. این ترکیب، تفسیر تحت اللفظی را (صبح نمی‌تواند غمازی کند) به بن‌بست می‌کشاند و ذهن را وادار به جست‌وجوی معنایی نو می‌کند. این «تعلیق» است که امکان چندتفسیری هم‌زمان را فراهم می‌آورد: تفسیر اول (حکایت‌پردازی عرفانی): صبح، به‌عنوان قاصد شوم، وصال شبانه را برهم می‌زند. تفسیر دوم (هستی‌شناختی): «صبح» و «نور» آن، استعاره‌ای از ذات آشکارگر و بی‌پروای حقیقت است که هر رازی را، حتی راز خلوت عاشقانه، بی‌محبا آشکار می‌سازد. در این خوانش، «غمازی» کنشی ذاتی در ذات «نور حقیقت» است. این توانایی برای حمل هم‌زمان چندین لایه معنایی بدون آن که هیچ‌یک دیگری را لغو کند، متن را از یک بیان خطی ساده به یک گزاره چندلایه و چندآوا (هم‌زیستی لایه‌های معنایی مختلف) ارتقا می‌دهد و آن را برای تأویل‌های پی‌درپی گشوده می‌سازد.

---

۱. چندمعنایی در غزل عطار، ناشی از «مازاد معنا» به‌عنوان ویژگی ذاتی متن شاعرانه است که آن را به سرچشمه‌ای بی‌پایان برای تولید معنا تبدیل می‌کند. این ویژگی از استقلال متن از مؤلف سرچشمه گرفته و امکان بازتوصیف‌های استعاری پی‌درپی را فراهم می‌سازد. در این غزل، چندمعنایی تصادفی نیست، بلکه محصول تعامل نظام‌مند استعاره‌ها (مانند پروانه، شمع، صبح غماز)، واقعیتی متعالی را بازمی‌نمایاند و خواننده با طریقی از وجود مواجه می‌شود که مستلزم مشارکت هستی‌شناختی اوست.

### پ. تخصیص (تأویل؛ هم‌آوازی در سکوت)

این مرحله، جایی است که معنای کشف‌شده در متن، به جهان زیسته خواننده انتقال می‌یابد و به پرسشی وجودی درباره خود و جایگاهش در جهان بدل می‌شود. این فرایند که ریکور از آن تحت‌عنوان «تخصیص» یاد می‌کند، هم‌زمان نقطه‌ای است که مرزهای کاربردی نظریه او در مواجهه با متون عرفانی شرقی آشکار می‌گردد. کلید فهم این مرحله، در درک دقیق رابطه علیتی بین دو بخش بیت پایانی نهفته است.

**سکوت فعالانه، کنش نهایی برای وصال:** در این ساحت، اوج فرایند هرمنوتیکی، در کشف یک شرط وجودی برای وصال پدیدار می‌گردد و به صورت یک گذار منطقی و شرطی عرفانی قابل بازخوانی و تفسیر است. این تفسیر، نقش فعالانه عارف در انتخاب سکوت به عنوان یک کنش هرمنوتیکی راه را برای درک ساحتی بالاتر (قرب هم‌آوازی) می‌گشاید:

چون ز تو آواز می‌ندهد فرید تا دهی قرب هم‌آوازی مرا

**کنش فعال عارف (شرط):** عارف به ساحتی رسیده که خود، به‌طور فعال و آگاهانه زبان را به سکوت می‌سپارد. این سکوت، یک کنش وجودی و تسلیم است و هرگونه سخن گفتن، حتی در وصف معشوق را، هنوز تأکیدی بر وجود جداگانۀ «من» سخن‌گو می‌داند که مانعی برای وصول و فناست.

**درخواست وصال (نتیجه):** به دلیل این سکوت فعال و خاموشی است که راوی واجد شرایط دریافت عالی‌ترین شکل وصال، یعنی «قرب هم‌آوازی» می‌گردد و آن را از معشوق طلب می‌کند.

در سیر هرمنوتیکی غزل، سکوت عارف به عنوان شرط ضروری و کنش وجودی<sup>۱</sup> متعالی، زمینه‌ساز تحقق این وصال است. سکوت که ثمره تحول درونی (در آن خلوت

---

۱. سکوت عارف در این غزل، به مثابه یک «کنش وجودی» اصیل، از ژرف‌ترین لایه‌های شناخت او سرچشمه می‌گیرد و بیانگر تحولی بنیادین در نحوه بودنش در جهان است. این سکوت که برآمده از ادراک عمیق محدودیت زبان و رسیدن به مراحل متعالی معرفت است، نه یک تاکتیک گذرا، بلکه تجلی یک «روش بودن» نوین است که در آن عارف هستی خود را در سکوت بازمی‌شناسد. این کنش، سرنوشت‌ساز و هویت‌بخش است، زیرا مسیر وصال را می‌گشاید و او را شایسته دریافت مرتبه قرب - فنای در وجود معشوق - می‌سازد.

شبانه) و اوج شناخت از محدودیت‌های زبان است، نشان‌دهنده رسیدن عارف به ساحتی از معرفت است که وی را شایسته دریافت مرتبه قرب می‌سازد.

نسبت «قرب» و «فنا» در این غزل رابطه‌ای دیالکتیکی دارد: قرب آن‌قدر تعالی می‌یابد که به فنا می‌انجامد و فنا خود عالی‌ترین درجه قرب محسوب می‌شود. ترکیب استعاری «قرب هم‌آوازی» در غزل عطار، از تعامل دو حوزه مفهومی «قرب» (نزدیکی وجودی) و «هم‌آوازی» (وحدت در عین کثرت) پدید می‌آید. این استعاره، واقعیت رابطه عاشق و معشوق را از دوگانگی صرف به وحدت وجود بازتوصیف می‌کند و به «روشی از بودن» ارجاع می‌دهد که در آن فردیت عارف در کلیت وجود معشوق محو شده و همچون نوایی هماهنگ در سمفونی هستی متعالی حل می‌گردد و بر وحدتی دلالت می‌کند که همان معنای راستین فناست. این تحول معناشناختی که براساس نظریه ریکور نوعی «ارجاع استعاری» محسوب می‌شود، خواننده را به تجربه‌ای فرازبانی فرامی‌خواند. این استعاره هم هدف نهایی مسیر سلوک را نشان می‌دهد و هم سازوکار هرمنوتیکی رسیدن به آن را تجسم می‌بخشد.

نظریه ریکور در تبیین «فنا» به‌عنوان غایت این مسیر که مستلزم نفی سوژه مفسر است، با محدودیت روبه‌رو می‌شود. این نظریه که در بستر فلسفه غرب و با محوریت سوژه خودمختار شکل گرفته، می‌تواند چگونگی رسیدن به آستانه سکوت را توضیح دهد، اما برای توصیف آنچه در «فراسوی سکوت» می‌گذرد (حالت «فنا» و «بقا»)، نیاز به مبانی عرفان شرقی دارد. این چالش، مرزهای کاربردی مفاهیم نظریه ریکور را نشان می‌دهد و ضرورت توسعه و گفت‌وگوی آن با دیگر سنت‌های فکری را آشکار می‌سازد.

به این ترتیب، خوانش غزل عطار نه تنها ظرفیت‌های نظریه ریکور در تحلیل سازوکارهای معناسازی را نشان می‌دهد، بلکه مرزهای هستی‌شناختی آن را نیز آشکار می‌سازد و لازمه بسط آن برای مواجهه با مفاهیم عرفانی را نمایان می‌کند.

«فنا» و بحث «تخصیص»: اگر «تخصیص» در دیدگاه ریکور به معنای درونی کردن معنای متن تا حدی است که به بخشی از جهان خواننده بدل شود، در تجربه عرفانی، این فرایند به نقطه‌اعلای خود می‌رسد. در اینجا، «تخصیص» به «فنا» می‌گراید؛ خواننده آن‌قدر در «جهان متن» که در اینجا جهانی است سرشار از عشق و اشارات الهی، حل می‌شود که

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۷، شماره ۴۲، پاییز ۱۴۰۴ / ۱۳۵

مرزهای خود (سوژه) و متن (ابژه) به کلی محو می‌گردد و «خویشتن فهمی» نهایی به «فنا»ی خود فهمنده منجر می‌شود. در این حالت، «فنا» را می‌توان نهایی‌ترین و بنیادی‌ترین شکل «خویشتن فهمی» دانست. هنگامی که راوی می‌سراید:

تو تمامی من نمی‌خواهم وجود و یسن نمی‌باید به انبازی مرا

این تنها یک اظهار عرفانی نیست، بلکه نشان‌دهنده اوج فرایند تخصیص است که در آن، خواننده نیز به‌طور ضمنی به نفی خود خودبنیاد و پیوستن به کلیتی متعالی دعوت می‌شود. این، همان «هم‌آوازی» مورد نظر عطار است.

نظریه ریکور، با همه ظرفیت‌های تحلیلی خود در تبیین فرایندهای معناسازی، در مواجهه با این مفهوم عرفانی با چالش مواجه می‌شود؛ در چارچوب فکری او، غایت فرایند تأویل، «تقویت خود» از طریق مواجهه با جهان متن است، اما در عرفان عطار، غایت نهایی، «فنا»ی خود فردی و محوشدن در حق است. این تفاوت، نه یک تضاد، بلکه امتداد منطقی مفهوم «تخصیص» در بافتی دیگر است. این نظریه ریکور که در بستر فلسفه غرب و با محوریت سوژه خودمختار شکل گرفته، قادر به تبیین کامل آن نمونه از تخصیص نیست که به نفی سوژه مفسر می‌انجامد؛ بنابراین، «فنا» هم‌زمان که نقطه غایی سیر هرمنوتیکی محسوب می‌شود، مرزهای کاربردی نظریه ریکور را نیز آشکار می‌سازد و ضرورت توسعه آن از طریق گفت‌وگو با سنت‌های فکری شرقی را ایجاب می‌کند. این تعامل، نه تنها ظرفیت‌های نظریه هرمنوتیکی را گسترش می‌دهد، بلکه امکان خوانش متون عرفانی را در افقی هستی‌شناختی فراهم می‌آورد.

## نتیجه‌گیری

دستاورد بنیادین این جستار، نه انجام یک مطالعه تطبیقی، بلکه ارائه «الگوی خوانشی» بود که برای نخستین بار، سازوکار پویای معناسازی در یک غزل عطار را در سه ساحت به هم پیوسته «قوس هرمنوتیکی»، تبیین ساختار گزاره‌های استعاری، فهم جهان متن و تأویل وجودی، ترسیم می‌کند. این تحلیل به‌طور انکارناپذیری نشان داد که «زیبایی‌شناسی شعر عطار» یک «شناخت‌شناسی» و «هستی‌شناسی» خاص است؛ بدین معنا که شبکه استعاره‌ها و سیر تحول افعال، تنها بازنمایی یک تجربه عرفانی نیستند، بلکه خود، کنشگران فعال و



## منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۸۶). *ساختار و تأویل متن (کتاب چهارم)*. تهران: نشر مرکز.
- ایگلتن، تری. (۱۳۹۰). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. چاپ ۶. تهران: نشر مرکز.
- بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۱). «استعاره و پی‌رنگ در اندیشه ریکور». *نقد ادبی*. ۵(۲۰): ۲۶-۵.
- بالو، فرزاد. (۱۳۹۵). «از قوس هرمنوتیکی ریکور تا نوبت‌های سه‌گانه تفسیری میسیدی در کشف الاسرار». *نقد و نظریه ادبی*. ۱(۲): ۳۰-۵. [10.22051/jml.2021.34975.2158](http://10.22051/jml.2021.34975.2158)
- بالو، فرزاد؛ رضاپور، رضا. (۱۴۰۰). «بررسی انتقادی پژوهش‌های انجام‌شده با موضوع سکوت و خاموشی در آثار و اشعار مولانا». *نقد ادبی*. ۱۵(۵۶): ۸۷-۵۷. <http://noo.rs/rO7V7>
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۲). «هرمنوتیک سکوت در غزلیات شمس». *زبان و ادبیات فارسی*. <http://noo.rs/ose6n>. ۶۰-۳۷. (۹۵)
- پورحسینی، بهرنگ. (۱۳۸۸). «از متن تا گفتمان». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. گروه فلسفه هنر. دانشگاه هنر.
- تسلیمی، علی؛ بهره‌مند، زهرا. (۱۴۰۱). *تأویل جهان رمزا و استعاره‌ها در رساله‌الابراج سهروردی برمبنای هرمنوتیک ریکور*. *متن‌پژوهی ادبی*. ۲۶(۹۳): ۳۳۱-۳۰۷.
- [10.22054/tr.2019.28915.2156](http://10.22054/tr.2019.28915.2156)
- تصدیقی، سمیه. (۱۴۰۰). «بررسی تطبیقی استعاره شناختی عشق در مثنوی‌های عطار و مولانا». *بلاغت کاربردی و نقد بلاغی*. ۵(۳): ۳۴-۱۱.
- [10.30473/prl.2021.53438.1751](http://10.30473/prl.2021.53438.1751)
- تقوی کونائی و دیگران. (۱۳۹۹). «از قوس هرمنوتیکی ریکور تا نوبت‌های سه‌گانه تأویلی در اندیشه و آثار عین‌القضات همدانی». *ادبیات عرفانی*. *دانشگاه الزهراء (س)*. ۱۲(۲۳): ۳۵-۹.
- [10.22051/jml.2021.34975.2158](http://10.22051/jml.2021.34975.2158)
- حسینی، حمیدرضا. (۱۳۹۳). *فهم و عوامل متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه ریکور و محقق اصفهانی*. تهران: هرمس
- داونهاور، برنارد؛ پلاور، دیوید. (۱۳۹۴). *پل ریکور (دانشنامه فلسفه استنفورد)*. ترجمه ابوالفضل توکلی. تهران: ققنوس.
- ریکور، پل. (۱۳۸۴). *زندگی در دنیای متن*. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). «استعاره و ایجاد معانی جدید در زبان». ترجمه حسین نقوی. معرفت (گروه ادیان و عرفان). ۱۶(۹): ۸۱-۹۴. <http://noo.rs/keXlw>
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). *استعاره و پارادایم‌های ترجمه*. ویراسته و ترجمه مهرداد پارسا. تهران: شوندا.

۱۳۸ / فرایند گذار از «تبيين ساختاری» به «تأویل وجودی»: ... / نصرتی و ...

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). *زمان و حکایت*. ترجمه مهشید نونهالی. تهران: انتشارات گام نو.  
ریکور، پل؛ گادامر، نیچه و... (۱۳۹۸). *گزینۀ جستارها؛ هرموتیک مدرن*. ترجمه بابک احمدی و دیگران. تهران: مرکز.

زیمرمن، ینس. (۱۳۹۹). *هرموتیک به زبان ساده*. ترجمه مجتبی پردل. مشهد: ترانه. دانیال دامون.  
عطارنیشابوری. (۱۳۸۱). *دیوان اشعار*. به تصحیح تقی تفضلی. تهران: نشر علمی و فرهنگی.  
فرهمندپور، ساقی. (۱۳۹۹). «استعاره و آفرینش معنا در سخن شاعرانه (بررسی آرای ریکور در کتاب استعاره زنده باتکیه بر چکامه تیره بختی اثر آلفردو وینی)». *مطالعات زبان و ترجمه*. گروه زبان و ادبیات فرانسه. ۳(۵۳): ۲۰۷-۱۷۹. <http://noo.rs/q9n7S>

قدمگاهی، نسرين؛ پورشسب، صبا. (۱۴۰۰). «صورتگری استعاره در منظومه خسرو و شیرین براساس دیدگاه ریکور». *زبان و ادبیات فارسی*. دانشگاه آزاد مشهد. ۱۷(۲۶): ۴۵-۳۳.

<http://noo.rs/MyvGE>

مالمیر، تیمور. (۱۳۸۴). «صورتخیال در دیوان عطار». *نامه فرهنگستان*. ۱۷(۱): ۵۰-۴۲.

<http://noo.rs/gAgrS>

مدنی، امیرحسین. (۱۳۹۷). «تطور استعاره عقل در غزلیات سنایی، عطار و مولانا». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*. ۱۲(۴): ۱۲۶-۱۰۱. [10.22108/jpll.2019.110433.1218](http://10.22108/jpll.2019.110433.1218)

واینسهایمر، جوئل. (۱۳۸۱). *هرموتیک فلسفی و نظریه ادبی (مروری بر آرای گادامر)*. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.

واعظی، احمد. (۱۳۹۷). *درآمدی بر هرموتیک*. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه

اسلامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## References

- Ahmadi, B. (2007). *Structure and hermeneutics of text (Book 4)* Tehran: Markaz. [In Persian].
- Baloo, F. (2016). "From Ricoeur's hermeneutic arc to Maybodi's threefold interpretive turns in Kashf al-asrar". *Literary Criticism and Theory Journal*, 1 (2), 5-30. Tehran [In Persian].
- Baloo F, Rezapur R. A critical review of studies conducted on the theme of silence and reticence in the works and poems of Rumi. *J Lit Crit.* 2021;15(56):57-87.
- Baloo F, Rezapur R. Hermeneutics of silence in Shams' ghazals. *J Persian Lang Lit.* 2023;95:37-60.
- Dowhauer, B., & Plower, D. (2015). *Paul Ricoeur (Stanford Encyclopedia of Philosophy)* (A. Tavakoli, Trans.). Tehran: Qoqnus. [In Persian].
- Eagleton, T. (2011). *An introduction to literary theory* (A. Mokhber, Trans.). Tehran: Markaz. [In Persian].
- Farahmandpour, S. (2020). "Metaphor and the creation of meaning in poetic discourse". *Journal of Language and Translation Studies*, 53(3), 179-207. [In Persian].
- Ghadamgahi, N., & Pourhasab, S. (2021). "The representation of metaphor in Khosrow and Shirin based on Ricoeur's perspective". *Specialized Journal of Persian Language and Literature*, 17 (26), 33-45. [In Persian].
- Hassani, H. (2014). *Understanding and textual factors in hermeneutics and principles of inference from the perspectives of Ricoeur and Moḥaqqaq Eṣfahāni*. Tehran: Hermes. [In Persian].
- Hawkes, T. (2007). *Metaphor* (F. Taheri, Trans.). Tehran: Markaz. [In Persian].
- Madani, A. (2018). "The evolution of the metaphor of reason in the ghazals of Sanai, Attar, and Rumi". *Gohar-e Goya: Journal of Mystical Literature Research*, 12 (4), 101-126. [In Persian].
- Malmir, T. (2005). "Imagery in Attar's Divan". *Nameh-ye Farhangestan*, 7 (1), 42-50. [In Persian].
- Mo'in, B., & Morteza, M. (2012). "Metaphor and plot in Ricoeur's thought". *Literary Criticism Journal*, 5(20), 7-26. [In Persian].
- Neyshaburi, . Attar. (2002). *Divan-e Attar [Collected poems]* (T. Tafazoli, Ed.). Tehran: Elmi Farhangi. [In Persian].
- Pourhosseini, B. (2009). *From text to discourse* [Master's thesis]. Art University, Department of Art Philosophy. [In Persian].
- Ricoeur, P. (1994). *Life in the word of the text* (B. Ahmadi, Trans.). Tehran: Markaz. [In Persian].
- Ricoeur, P. (2003). *The rule of metaphor: The creation of meaning in language* (R. Czerny, Trans.). Psychology Press. (Original work published 1975).
- Ricoeur, P. (2005). *Time and narrative* (M. Nonahali, Trans.). Tehran: Gam-e No. [In Persian].
- Ricoeur, P. (2007). "Metaphor and the creation of new meanings in language" (H. Naghavi, Trans.). *Ma'rifat Monthly (Religions & Mysticism)*, 16 (9), 81-94. [In Persian].

Persian].

Ricoeur, P. (2015). *Metaphor and translation paradigms* (M. Parsa, Trans.). Tehran: Shavand. [In Persian].

Ricoeur, P., Gadamer, H.-G., & Nietzsche, F. (2019). *Selected essays: Modern hermeneutics* (B. Ahmadi et al., Trans.). Tehran: Markaz. [In Persian].

Taqavi Kutenai, A., Haghjou, S., Balo, F., & Bagheri Khalili, A. A. (2020). "From Ricoeur's hermeneutic arc to the threefold interpretive turns in the thought and works of Ayn al-Qudat Hamadani". *Alzahra University Journal of Mystical Literature*, 12(23), 9-35. [In Persian].

Taslimi A, Bahremand Z. Interpretation of the world of symbols and metaphors in Suhrawardi's Risālat al-Abrāj based on Ricoeur's hermeneutics. *J Lit Text Res*. 2022;26(93):307-31.

Tasdighi, S. (2021). "A comparative study of the cognitive metaphor of love in Attar's and Rumi's Masnavis". *Applied Rhetoric and Rhetorical Criticism Quarterly*, 5 (3), 11-34. [In Persian].

Va'ez, A. (2018). *An introduction to hermeneutics*. Research Institute of Islamic Culture and Thought. [In Persian].

Weinsheimer, J. (2002). *Philosophical hermeneutics and literary theory: A review of Gadamer's views* (M. Alia, Trans.). Qoqnus. [In Persian].

Zimmerman, J. (2020). *Hermeneutics made simple* (M. Pardel, Trans.). Tehran: Taraneh, Danial Damon. [In Persian].



©2025 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**The Process of Transition from 'Structural Explanation' to  
'Ontological Interpretation':  
A Hermeneutic Reading of a Ghazal by Attar Based on Paul  
Ricoeur's Theory of 'Live Metaphor'<sup>\*</sup>**

Fateme Nosrati<sup>1</sup>, Hossein Hasanpour alashti<sup>2</sup>  
Gholamreza Pirouz<sup>3</sup>, Morteza Mohseni<sup>4</sup>

Received: 2025/08/02  
Accepted: 2025/11/21

**Abstract**

The lyric poetry of Attar of Nishapur, with its symbolic language and multi-layered structure, offers a rich foundation for analyzing mystical texts through contemporary theory. This research investigates the process of meaning-making in Attar's ghazal and proposes a new model for reading mystical texts by analyzing a selected ghazal within the framework of Paul Ricoeur's theory of the "live metaphor." The research method is qualitative content analysis. Moving beyond Ricoeur's critique of traditional "substitution" theories at the lexical level, the study focuses on the "tension or interaction" theory at the levels of proposition and discourse. The selected ghazal was chosen for its metaphorical complexity and its alignment with Ricoeur's hermeneutic arc (Explanation, Understanding, Appropriation).

The findings reveal that the fundamental metaphors of this ghazal, through the tension created by the interaction of two unrelated semantic fields, realize three primary levels of meaning discovery: the creation of ontological paradoxes, the mapping of an existential journey from the quest for meaning to annihilation (fana), and the culmination where silence becomes the highest language for perceiving truth, thus transforming the mystical experience into a living discourse. By bridging hermeneutic phenomenology and Eastern mysticism, this study assesses the capacity of Ricoeur's theory to analyze transcendent concepts and, through a systematic model, provides an analytical tool for mystical texts – a novel reading that reveals the latent potential of the text in light of this theory.

**Keywords:** Attar of Nishapur, Paul Ricoeur, Live Metaphor, Hermeneutic Arc, Ontological Interpretation.

---

\* DOI: 10.22051/jml.2025.51877.2719

1. Ph.D. Candidate in Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Iran  
(Corresponding Author): [fnosrati619@gmail.com](mailto:fnosrati619@gmail.com)

2. Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran: [h.hasanpour@umz.ac.ir](mailto:h.hasanpour@umz.ac.ir)

3. Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran: [g.pirouz@umz.ac.ir](mailto:g.pirouz@umz.ac.ir)

4. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran: [mohseni@umz.ac.ir](mailto:mohseni@umz.ac.ir)

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997